

مسیرهای سوسیالیسم در آمریکای لاتین

WILLIAM I. ROBINSON

واژگون ساختن نظم موجود بی نهایت دشوار تر از تداوم بخشیدن به آن است. جناح چپ که در گذار تاریخی خویش گرداگرد طرحی نو برای دگرگونی اجتماع پا گرفت، بر سر راهبردهای رسیدن به این هدف دچار تفرقه است. اصلاح یا انقلاب؟ بحث و گفتگوهایی که در سال ۱۹۱۴ در ایالات متحده درباره سندیکا در گرفت، امروز در آمریکای لاتینی که «موجی صورتی- سرخ» آنرا در نوردیده، پژواک یافته است. در اروپا از همان زمانی که قلاده های لیبرالیسم ابتکار سیاسی را سمت و سو داده اند، به نظر می آید که دستور روز تنها بزرگ کردن اقتصاد بازار باشد. جوامع آرمانی یا فرم های تعهد پذیری مختص ایتالیا می کوشند تا چاره هائی برای گشودن این بن بست به میان آورند. اما آیا اینهه کافی است تا چشم اندازی از چپ اروپائی پیش رو نهند؟

و اکنون، آیا نوبت به «پرو» رسیده است؟ آمریکای لاتینی که از میانه سال های دهه ۱۹۷۰، آزمایشگاه نو لیبرالیسم شده بود اینک چهره دگرگون کرده است. از دهسالی پیش بدین سو، در پویه پدیده ای که غالباً آنرا یک موج خوانده اند بخش بزرگی از منطقه به «چپ گذار کرده» است (روزشمار پایان متن را ببینید). چنین است که این خیزابه اینک دژ تازه ای را از کف راستگریان به در آورده. در شبانگاه انتخابات ماه ژوئن ۲۰۱۱ در «پرو» - آقای «اولانتا هومالا» (Ollanta Humala)، نامزد پیروز و مردی از اردوگاه چپ- اعلام داشت: «دولت دیگر هرگز خدمتگزار مصالح و منافع برجستگانی نخواهد بود که ثروت های معدنی "پرو" را به شرکت های چند ملیتی می فروشند. همه اینها باید عوض شود.» آیا معنی این گسستن از گذشته است؟ [نه چندان.] در آن سخنرانی آقای «هومالا» به همان محکمی وعده می داد که به الگوی اقتصادی «پرو» دست نخواهد زد.

هرچند موجی ترقیخواه به راستی آمریکای لاتین را در نوردیده است، باز جریان هائی که با این موج به پیش می روند چنان متفاوت اند که آنها را عموماً «صورتی- سرخ» توصیف می کنند. تا جائی که چند دولت منطقه، که اکثریت انتخاباتی را با بسیج طبقات مردمی شکل داده بودند، از این پس با تهدید دو گانه ای روبرویند: از یک سو بیم سر برداشتن دوباره راستگرایان (مانند «شیلی» در سال ۲۰۱۰ از درون صندوق های رأی، یا «هندوراس» در سال ۲۰۰۹ به زور)؛ و از دیگر سو پدیداری جنبش های معترضی که امیدهای سرخورده بخشی از مردم آبشخور آنست. دو عاملی که آمیختگی آنها برخی محدودیت های داخلی و خارجی پویای سیاسی آمریکای لاتین را نمایان ساخته است.

بامداد روز ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۰، گروهی به آقای «رافائل کورئا» (Rafael Crrea)، رئیس جمهور «اکوادور» حمله ور شدند و وی را در بیمارستان نظامی شهر بازداشت کردند. او در آن هنگام می کوشید با مأموران پلیسی گفتگو کند که در اعتراض به قانونی که کاهش مزایای دستمزدی آنها را در بر دارد، ادارات دولتی مرکز «کیتو» را اشغال کرده بودند. تکاوران نیروهای ویژه سپس در عملیاتی به کمک سلاح سنگین او را رهانیدند (۱). این رخداد را برخی از ناظران با کنار نهادن احتمال یک کودتا چون «جنبشی اجتماعی» تحلیل کردند که خشم و خروش بخشی از نیروهای پلیس به راه انداخته بود. با اینهمه این عمل کنشی هماهنگ شده می نمود: در سرتاسر کشور یگان های دیگر پلیس و ارتش بزرگراه ها و نیز فرودگاه های بین المللی «کیتو» و «Guayaquil» را بسته، مجلس را تصرف کرده و به ایستگاه های «Ecuador TV»، تلویزیون ملی کشور، یورش برده بودند. آیا این همه توفان خشمگین مردم بود یا کودتائی ناکام به دلیل پشتیبانی ضعیف ارتش؟

اینکه راستگرایان «اکوادور» و «شاهین های» واشنگتن آرزوی کنار زدن آقای «کورئا» از قدرت را در سر داشته باشند، چندان شگفت آور نیست. مگر همین رئیس جمهور در سال ۲۰۰۷ با بستن پایگاه هوائی آمریکا در «Manta»، اعلام نکرده بود که «وجود چنین پایگاهی» در خاک کشورش «تصور کردنی نیست، مگر آن روزی که ایالات متحده نیز استقرار یک پایگاه "اکوادور" در "میامی" را مجاز دارد»؟ وانگهی وی از زمان دستیابی به قدرت با اثبات آنکه قراردادهای دریافت وام از کشورهای خارجی را با زیر پا گذاشتن قانون بسته بوده اند، توانست ۳/۲ میلیارد دلار از سنگینی بار بدهی های خارجی کشورش بکاهد. سرانجام، آقای «کورئا» که فقط به تعهد بناکردن «سوسیالیسم قرن بیست و یکم» خشنود نبود، «اکوادور» را به جرگه پیمان «بولیواری

[^۰] «خلق های آمریکای شمالی رهنمون شد، یعنی همان عهدنامه تجاری خلق ها-ALBA) TCP که ابتکاری در پیوستن کشورهای منطقه، به انگیزش ونزوئلا و کوبا است.

اما این دولت فقط خواب نخبگان و برجستگان را آشفته نمی کند. رئیس جمهور «اکوادور» از زمان انتخاب خود به این مقام از سازمان های بومی، سندیکاها و انجمن های مردم پسندی فاصله گرفته است که وی را به قدرت رساندند و هنوز هم تکیه گاه انتخاباتی وی به شمار می آیند. کنفدراسیون قدرتمند ملیت های بومی «اکوادور» (Conaie) ، در اعلامیه ای که در شب کودتای ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۰ در سرزنش علنی آن اقدام بیرون داد، (با انگشت نما کردن «نیروهای امپریالیستی» و نهضت های دست راستی چونان دسیسه چینان احتمالی آن) نوشت: « چنانچه دولت رفته رفته رشته های پیوند خود با سازمان های تشکل یافته و جامعه مدنی را استوار نسازد و یا به تقویت این گونه همپایانی ها برنخیزد، هر پویشی به هوای تغییر، هرچند هم که دست به عصا باشد، دستخوش سنگ اندازی خواهد بود، و حتی دور نیست که راستگرایان در آن نفع خویش را بجویند.» این اعلامیه می افزود که رفتار کج دار و مریز آقای «کورئا» با «مرتجع ترین بخش ها و منافع مالی نوحاسته»، آنها را آنچنان توانمند باقی گذاشته است که وسوسه سرنگون کردنش را در سرپیروورانند.

مخالفان دولت در «ونزوئلا» هنگام انتخابات قوه قانونگذاری سال ۲۰۱۰ با گردآوری ۵۰٪ آراء پیشرفت چشم گیری کردند (۲). گرچه حزب سوسیالیست متحد «ونزوئلا»، تشکل «هوگو چاوز» رئیس جمهور کشور، توانست برجای ماند، اما در حفظ اکثریت دو سوم نمایندگی در مجلس ملی ناکام ماند. این موفقیت دست راستی ها با کارزار بر هم زدن ثباتی که ایالات متحده در سرتاسر آن کشور پیش می برد چندان بی ارتباط نیست: به تازگی « Jeremy Bigwood» روزنامه نگار، پرده از وجوهات چندین میلیون دلاری برداشت که وزارت خارجه آمریکا میان سال های ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ به جیب روزنامه نگاران آمریکای لاتین و مشخصا ونزولائی سرازیر کرده بود (۳). با اینهمه نتیجه انتخابات سال ۲۰۱۰، بازتاب دلسردی و خانه نشینی بخشی از هواداران «انقلاب بولیواری [^۰]» نیز هست. دلائل آن چندگانه است: دشواری های اقتصادی به ویژه ناشی از کاهش درآمدهای نفتی، عدم امنیت (۴)، فساد مزمن، ابن الوقتی در جمع برجستگان «انقلابی»، گندی پویه دگرگونی جامعه و غیره. بر چنین زمینه ای، بیانیه رسمی ۳۰ ژوئن ۲۰۱۱ که به موجب آن رئیس جمهور کشور از ابتلاء به بیماری سرطان رنج می برد، پرتوی بر ضعف دیگری در پویش «ونزوئلا» انداخت: تمرکز قدرت گرداگرد رئیس کشور، که چپگرایان را به تردید درباره جانشینان بالقوه رهبر کنونی واداشته است.

در بولیوی از آغاز سال ۲۰۱۰، رئیس جمهور «اوو مورالس» (Evo Morales) ، با موج کمابیش پیاپی اعتصابات جنبش هائی روبرو بوده است که سندیکاها، جوامع بومی و سازمان های گوناگون مردمی بسیج و هدایت کرده اند. تازه ترین تظاهرات در نکوهش کشیدن جاده ای از میان پارک ملی حفاظت شده ای در سرزمین بومیان را نیروهای انتظامی در ماه سپتامبر ۲۰۱۱ با چنان خشونتی سرکوب کردند که چندین عضو دولت را به کناره گیری کشاند. مطالبات عمدتاً درباره دستمزدها و تدابیر ریاضتی است. معترضان بر آنند که گوش دولت به خواسته های نمایندگان محلی و مردم مشخصاً درباره بهره برداری از منابع طبیعی بدهکار نیست. «Roberto Laserna»، روشنفکر معروف نو لیبرال به تازگی به طنز پرسیده «در ظرف چند سال اخیر چه چیزی عوض شده است؟ خیلی چیزها، اگر به مسائل از دریچه سخنرانی ها و نمادها و آنهم از منظر کوتاه مدت بنگریم. اما بسیار اندک از دیدگاه ساختاری یا رویکردی اقتصادی و اجتماعی در افقی دراز مدت (۵)». آیا گفته وی صرفاً به قصد تحریک بوده است؟

می توان به نمونه های بسیار دیگری نیز اشاره کرد. حکومت های ترقیخواه منطقه یکی پس از دیگری به محدودیت های گزینه ای گرفتار می آیند که خود بد آنها روی آورده اند، یعنی توزیع ثروت در چهارچوب نظام سرمایه داری (که پس از بروز ناگهانی بحران مالی سال ۲۰۰۸ حساس تر هم می نماید).

با اینهمه آنها را هنگامی می توان به «خیانت ورزی» احتمالی ملامت کرد که نمونه کشور هائی را بتوان یافت که امروزه توانسته باشند خود را بیش از اینها آزاد سازند: آیا به راستی چنین کشورهائی وجود دارند؟ برای بیرون کشیدن رخت خویش از ورطه اقتصاد بازار -از طریق ملی کردن کامل اقتصاد که کسانی به اصرار آنها می خواهند- باید بتوان به تکنولوژی هائی دست یافت که شرکت های بیگانه مادر، شعبات خویش در آمریکای لاتین را وا می دارند که آنها را به رخ کشند و نیز کادریهای ماهری که توان جایگزینی مدیران بنگاه های بیگانه ای را داشته باشند که عذرشان را باید خواست (۶). جنبش ها و یا احزابی که اینک [در این کشورها] بر سرکارند از چنین مهارت هائی بی بهره اند -و دشواری پروراندن آنها هم کم نیست. و بعد هم سرگذشت آمریکای لاتین خود نمودار خطرانی است که [کشورهای] به توان طرح هائی به جان خریدند که واشنگتن آنها را بسیار «تندرو» می انگاشت. چند هفته پس از انتخاب «سالوادور آلنده» در شیلی، آقای «هنری کیسینجر» مشاور امنیت ملی [نیکسون] اعلام می

داشت که: «نمی دانم چرا باید بگذاریم کشوری تنها به این دلیل که مردمش مسئولیت گریزند مارکسیست بشود (۷)».

نتیجه آنکه گرچه چندین ملت آمریکای لاتین در سال ۲۰۱۰ دویستمین سالگرد استقلال خود را جشن گرفتند، باز از این واقعیت گریزی نیست که کشورهای آنها عمیقاً در آن نظام اقتصادی جهانی جای گرفته، که از تسخیر [قاره آمریکا] در سال ۱۴۹۲ [۰] تا عصر جهانی شدن لیبرالی، بر چگونگی توسعه اقتصادی و سیاسی آنها فرمان رانده است. تولید صنعتی، کشت و صنعت، بانکداری، جهانگردی، بازرگانی خرده: در آغاز قرن بیست و یکم، منابع سودآور، دیگر به صادرات مواد معدنی محدود نمی شود، بلکه پیوندها با «مرکز» هم سهم مهمی یافته اند. نمونه آن فروشگاه های زنجیره ای عظیم بین المللی است که امروز ۷۰٪ بازرگانی منطقه را، در مقایسه با ۱۰٪ تا ۲۰٪ در سال های دهه ۱۹۹۰، کنترل می کنند (۸).

چنین تحولی در آمریکای لاتین شاید بیش از سرزمین های دیگر، آثاری بر جای نهاده است. در فاصله سال های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۴ شمار کسانی که در زیر خط فقر به سر برده اند دوبرابر شده و از نزدیک به یکصد و بیست میلیون به بیش از دویست و ده میلیون تن رسیده است. چنین می نماید که تقدیر طبقات مرفه این قاره، که به باور کمیسیون اقتصادی برای آمریکای لاتین و حوزه کارائیت (Cepalc)، بیشترین نابرابری ها در آن بر جای مانده، با رنج و سختی کمتری رقم خورده است. این دگرگونی ها نیز در پدیداری جنبش های اعتراضی و به قدرت رسیدن حکومت هائی سهمی داشته که پایان بخشیدن به سیاست های تعدیل ساختاری را وعده می داده اند.

و اوضاع تغییر می کند. در حالی که میان سال های ۱۹۸۸ تا ۲۰۰۳، دولت های آمریکای لاتین ۹۰ میلیارد دلار از دارائی های عمومی را به مفت هدر دادند (۹)، «موج صورتی - سرخ» خصوصی کردن ها را متوقف کرده است؛ هزینه های دولتی را افزایش داده - سرانه این بدهی ها در «ونزوئلا» در هریک از سال های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۸ سه برابر شده بود - و برنامه های رفاه اجتماعی بلند پروازی را در کشورهائی پدید آورده که از امکانات بیشتری برخوردار بوده اند: «برنامه اضطراری اجتماعی» در «اروگوئه»، «قلک خانوادگی» در «برزیل» (۱۰)، «تخصیص فراگیر برای هر کودک»، در «آرژانتین» (۱۱) و غیره. در همه جا از حقوق کارگران بهتر به دفاع برخاسته، حداقل دستمزد را افزایش داده و در همان حال بر بودجه مسکن و آموزش افزوده اند؛ شمار بیسوادان اینک در تمام منطقه کاهش یافته است. وقتی [دولت] فرانسه بی اعتنا به

تظاهرات انبوه، افزودن بر سن بازنشستگی را به مردم تحمیل می کرد، «بولیوی» آنرا از ۶۵ سالگی کاست و به ۵۸ سالگی رساند. نمونه دیگر: در برزیل، سهم دستمزد ها در ارزش افزوده که از سال ۱۹۹۹ تا در سال ۲۰۰۹ به میزان ۳/۶٪ ثابت مانده بود رو به فزونی نهاده تا امروز که به ۴۳/۶٪ رسیده (۱۲)؛ در حالی که این سهم در همین دوران در بیشتر کشورهای جهان کاهش یافته است. پیشرفت ها از اینزو انکار ناکردنی است (نمودار کاهش فقر را در زیر ببینید).

بی تردید چنین سیاست هائی خود گویای محبوبیتی است که دولت های برخاسته از گرایش چپ آمریکای لاتین در مجموع از آن برخوردار گردیده اند. اما حتی پیش از آنکه بحران و به خود جنبیدن راستگرایان این سیاست ها را شکننده سازند آیا این تدابیر به راستی کافی بوده اند که انتظارات طبقات مردمی را برآورند؟

دولت های ترقیخواه [منطقه] به یقین بخشی از درآمدهای صادرات مواد اولیه را به سوی تهی دست ترین لایه های جامعه سوق داده اند. به باور «Alberto Acosta» اقتصاددان اهل «بولیوی» و وزیر پیشین معادن و زیست بوم آن کشور «ما نه دگرگونی ساختاری، که تبدیل شکل کهنه ای از انباشت [ثروت] را به چشم می بینیم که در آن دولت بیشترین بخش از بهره برداری های معدنی و نفتی را برمی گیرد، نوعی کنترل بر فعالیت های شرکت های چند ملیتی اعمال می کند و عمده ترین بخش از درآمدهای صادرات را در قالب برنامه های اجتماعی [میان مردم] پخش می کند» (۱۳). آقای «Alvaro Garcia Linera» معاون رئیس جمهور کشور پاسخ می دهد که «برای ساختن جاده ها، مراکز درمانی، آموزشگاه هائی که کم داریم، برای برآوردن خواسته های جامعه جز این چه می توان کرد؟» (۱۴).

این را هم نباید دست کم گرفت که به رغم برخی بحث و گفتگوها، زیر و رو شدن های معنی دار در نظام نابرابر توزیع ثروت بیشتر از آنرو کمیاب اند که اصلاحات مالیاتی در این منطقه بیجان اند. مالیاتی با میانگین ۲۲/۹٪ تولید ناخالص ملی در آمریکای لاتین، در سنجش با ۳۶/۲٪ در کشورهای سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OCDE) بسیار ضعیف است . «Pierre Salama» اقتصاد دان، برآورد کرده است که طی سال های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ در برزیل « بر شمار افرادی که بیش از یک میلیون دلار دارائی اوراق بهادار داشته اند ۱۹/۱٪ افزوده شده» (۱۵). «Perry Anderson» تاریخدان، هم عقیده دارد که «دولت [آقای "لوئیس اینیاتسیو لولا دا سیلوا" (۲۰۱۰-۲۰۰۳)] نه تنها بیمی در دل توانگران نیانداخته بلکه خدمات بسیاری هم به آنها کرده است». به باور وی «سرمایه داری هرگز باندازه دوران "لولا"

پروونق و شکوفا نگرديده بود. چنين بود که محافل مالي و صاحبان صنايع در ميان هواداران حکومت "لولا" جای داشتند. بازار بورس برزیل از هر بازار ديگري در جهان پيشی گرفته است. در همان حال که میزان بهره ای که دولت بابت بدهی های خود می پردازد به ۶% تا ۷% [ارزش توليدات کشور] افزایش یافته و دريافتی از ماليات ها یا راکد مانده و یا کاسته شده، یارانه هائی که در چهار چوب برنامه "قلک خانواده" واریز گردیده است از ۵/۰% تولید ناخالص داخلی هم در نمی گذرد (۱۶)». برزیل مانند ديگر کشورهائی که در دسته بندی چپ جای داده اند، به آنگونه تعدیل های ساختاری راستینی دست نیازیده که کمکی به ریشه کن کردن فقر و نابرابری ها باشد: بهبود اوضاع زندگی از آنرو نا استوار و شکننده مانده است که بر برنامه های دولتی تکیه دارد که با جابجائی زمامداران در انتخابات یا در پی برنامه های ریاضتی «تحمیلی» رکود اقتصادی، می تواند تعلیق پذیرد و یا حتی برچیده شود ... وانگهی واژه «خصوصی سازی» که دولت "لولا" کاربرد آنرا قدغن کرده بود، باز در سخنرانی های جانشین وی، خانم «Dilma Rouseff»، سر برآورده است.

در «ونزوئلا» اصلاحات که در طرح بلندپروازانه تبدیل ساختار کشور، بازنگری در مفهوم مالکیت خصوصی و تقویت مشارکت مردم در صحن نظامی مردمسالار گنجانده شده، ژرفای بیشتری یافته است. از سال ۲۰۰۵ آقای «چاوز» به موازات کشاندن کشورش به مسیری که خود آنرا «سوسیالیسم قرن بیست و یکم» نامیده، به همپیمانی کوبا و همگام گردانیدن برخی کشورهای همسایه، مشخصا «بولیوی» آقای «مورالس» و «اکوادور» آقای «کورئا» با آموزه خود، کوشیده است اردوگاهی ضد لیبرالی پدید آورد. در این سه کشور مجالس مؤسس، قوانین اساسی را به سود طبقات مردمی اصلاح نموده، نشانه دار ترین سیاست های نولیبرال را وارونه ساخته، و بخش انرژی و منابع طبیعی را باز ملی کرده اند تا در برنامه های اجتماعی سرمایه گذاری کنند.

هرچند بخش خصوصی در سال ۲۰۱۰، همچنان تولید ۷۰% ثروت ملی را بر عهده داشت، دولت «چاوز» از بدو زمامداری شمار فراوانی از شرکت ها در بخش های انرژی، مخابرات راه دور، استخراج معادن، صنایع غذایی، راه و ساختمان سازی و یا بانکداری را ملی کرده است. این دولت ایجاد هزاران بنگاه کوچکی را نیز تشویق کرده که در تعاونی ها گرد آمده اند و چندین میلیون هکتار زمین را به کشاورزان بخشیده است (مرحله ای که نه «بولیوی» توانسته از آستانه آن بگذرد و نه هنوز «اکوادور»).

این دولت‌ها - که ناظران میانه رو و لیبرال آنها را به «تند روی» ملامت می‌کنند - همگی در پویه انتخاباتی به قدرت رسیده‌اند که آنها را بر کرسی ریاست کشورهای فاسد، انگل پرور، دیوان بنیاد و جرگه سالار نشانده است. هر رأی‌گیری در پی دیگری نشان از پدیداری گسلی دارد: بزرگترین تهدیدی که بر این کشورها سایه انداخته شاید کمتر بیم راستگرایان باشد تا آنچه در «درون» خود بلوک‌های زمامدار در کمین است. وقتی کادرهای شایسته و کاردان نایاب باشند، گاه «کارگزاران انقلاب» جلو می‌افتند: پول‌های مفت، خویشاوند پروری، تیول بخشی. این گروه کمتر به تغییر وضعی گرایش دارند که آنها را به طبقه جدید ثروتمندان برکشیده است. و بعد هم بخشی از مردم به همان نسبتی که از رفاه برخوردار می‌شوند، اضطراب تبدیل اجتماعی را به گونه دیگری درمی‌یابند...

در پایان سال ۲۰۱۰ و آغاز سال ۲۰۱۱، هزاران تن راهپیمایی از اتحادیه‌ها، احزاب چپ و نمایندگان انجمن‌های غیر انتفاعی، با شعار نوشته‌های «نه [حکومت] سرمایه، نه دیوان سالاران - سوسیالیسمی بیشتر و انقلابی بیشتر» در دست، خیابان‌های شهرهای بزرگ «ونزوئلا» را پیمودند و خواستار تقویت قوانین و مقررات کار، پیگیری پویه ملی کردن صنایع راهبردی، تقویت قدرت کارگران در چهارچوب اتحادیه‌های سندیکائی، به ویژه در سامانه‌های گردیدند که تازه ملی شده‌اند. اما سرمایه‌داری فراملیتی نمی‌گذارد به همین سادگی‌ها تخطئه‌اش کنند ... پذیرفتن وضعیت تازه - دست کم در حال حاضر - لزوماً به منزله خشنودی از اوضاع نیست.

در سال ۲۰۰۹ رئیس‌جمهور «اکوادور» به قصد جبران آسیب‌هایی که بحران سال ۲۰۰۸ به بار آورده بود و ایجاد درآمد از طریق جذب سرمایه‌های بین‌المللی، قانونی درباره استخراج معادن امضاء کرد که - با نقض مقاوله‌نامه‌های سازمان بین‌المللی کار - بهره‌برداری شرکت‌های چندملیتی از منابع معدنی، بدون مشورت قبلی با قبایل محلی که ممکن است از آن آسیب ببینند را ممکن ساخته؛ قانون تازه دیگری نیز به صنایع معدنی، نفتی و کشت و صنعت در دسترسی به آب‌الویت داه: همین خود، بدگمانی‌هایی برانگیخته است که نکند این قانون در تدارک خصوصی کردن شبکه‌های توزیع باشد. گاه پلیس و ارتش اعتراضات جوامع بومی بر شوریده از این سمت‌گیری‌ها را سرکوب کرده‌اند. پیداست که دفاع از زیست‌بوم، زمینه‌های بومی آن و بهبود اوضاع زندگی تمام مردم همواره آسان نیست. طرح Yasuni-ITT در «اکوادور» به خوبی گویای آن است. این طرح در نظر داشت که پای «جامعه جهانی» را به میان کشد تا بخشی از هزینه پرهیز از بهره‌برداری از منابع طبیعی منطقه‌ای را بر عهده گیرد که

برای تنوع زیستی حساسیت ویژه ای دارد. اما وجوهاتی که وعده داده بودند سر نمی رسند. آیا «کیتو» قادر است یک تنه به دفاع از «مام زمین» برخیزد؟ برخی جنبش های اجتماعی، به خصوص بومی ها به اصرار خواستار آنند.

«Benjamin Dangl» نویسنده، پویائی کشورهای «موج صورتی - سرخ» را با «رقص باله ای که جنبش های اجتماعی و دولت ها هنرمندان آنند (۱۷)» مقایسه کرده است که دور نیست به نسبت تشدید بحران جهانی، شتاب گیرد. نمایندگان سازمان های برخاسته از جوامع مدنی که در دورنمای تغییر جهان تعهدی در کنار زمامداران بر دوش گرفته اند، مرز میان همکاری و درآمیزی با قدرت را نگه داشته اند. اگر روزی آنها رسالت نمایندگی مصالح و منافع مردم را از یاد ببرند، نتیجه اش دلسردی و پراکندگی مردم و کاهش توان آنها در جهت دادن به تصمیمات سیاسی ملی است.

با اینهمه به رغم تمام تناقض ها، نشانه ای حکایت از آن دارد که آمریکای لاتین تغییر می کند: ایالات متحده و دست راستی های آمریکای لاتین ضد حمله خود را پی خواهند گرفت تا بکوشند گرایشی را که خوش نمی دارند وارونه سازند. بدینسان، دولت های ترقیخواه آمریکای لاتین فرود صاعقه خبرگان منطقه را بر پیکر خویش حس می کنند: برای نمونه در «هندوراس» ارتش حکومت آقای «مانوئل زلایا» را با دسیسه چینی کودتائی در سال ۲۰۰۹، به پشتیبانی ضمنی واشنگتن به زیر کشید. گذشته از آن ایالات متحده حضور نظامی در سرتاسر قاره آمریکا را از جمله با برپائی پایگاه های تازه گسترش داده است.

برگرفته از نام سیمون بولیوار (۱۸۳۰ - ۱۷۸۳)، رهبر انقلابی جنبش های رهائی بخش آمریکای جنوبی که خواستار اتحاد کشورهای از استعمار رسته آن خطه بود. (م)

• سالی که کریستف کلمب و دریانوردانش به قاره آمریکا دست یافتند. (م)

جدول افزایش - کاهش تهی دستان	دهه ۱۹۹۹-۱۹۹۰	دهه ۲۰۰۹-۱۹۹۹
آرژانتین	ارقامی در دست نیست	-۴۲/۴%
بولیوی	+۵۸%	*-۱۴%
اکوادور	+۱۹%	-۸۲%

جدول افزایش - کاهش تهی دستان	دهه ۱۹۹۹-۱۹۹۰	دهه ۲۰۰۹-۱۹۹۹
وزوئلا	+۵۰٪	۵۴-٪

آخرین آمار در دسترس: ۲۰۰۷-۱۹۹۹. این ارقام فقر مطلق را در بر می گیرند. مأخذ: کمیسیون اقتصادی سازمان ملل متحد برای آمریکای لاتین و حوزه کارائیب.

از انتخاب ها تا انتخاب های مجدد

انتخاب آقای هوگو چاوز، در ونزوئلا	۱۹۹۸	دسام بر
آقای چاوز در انتخاباتی باز برنده شد که هنگام همه پرسی آوریل ۱۹۹۹ تعهد سپرده بود یک مجلس مؤسسان برگزار کند	۲۰۰۰	ژوئیه
انتخاب آقای لوئیس اینیاتسولولا دا سیلوا، در برزیل	۲۰۰۲	اکتبر
انتخاب آقای نستور کرشنر، در آرژانتین	۲۰۰۳	مه
انتخاب آقای تاباره وزکوئز، در اوروگوئه	۲۰۰۴	اکتبر
انتخاب آقای منوئل زه لایا، در هندوراس	۲۰۰۵	نوامبر
انتخاب آقای اوو مورالس، در بولیوی	۲۰۰۵	دسام بر
تقلب انتخاباتی انبوهی آقای آندرس منوئل لویز اوبرادور را از یک پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری مکزیک محروم ساخت. آقای فیلیپه کالدرون، رقیب (دست راستی) وی آن انتخابات را برد	۲۰۰۶	ژوئیه
انتخاب دوباره آقای لولا دا سیلوا	۲۰۰۶	اکتبر
انتخاب آقایان، رافائل کورتا، در اکوادور و دانیل اورتگا، در نیکاراگوئه	۲۰۰۶	نوامبر
انتخاب دوباره آقای چاوز	۲۰۰۶	دسام بر

اکتبر	۲۰۰۷	انتخاب خانم کریستینا فرناندس دو کرشنر، همسر نستور کرشنر، در آرژانتین
آوریل	۲۰۰۸	انتخاب آقای فرناندو لوگو، در پاراگوئه
آوریل	۲۰۰۹	انتخاب مجدد آقای کورنآ
نوامبر	۲۰۰۹	انتخاب آقای خوزه «په په» موخیکا، در اروگوئه
دسام بر	۲۰۰۹	انتخاب مجدد آقای مورالس
اکتبر	۲۰۱۰	انتخاب خانم دیلما روسف، در برزیل
ژوئیه	۲۰۱۱	انتخاب آقای اولانتا هومالا، در پرو
اکتبر	۲۰۱۱	انتخاب مجدد خانم فرناندس دو کرشنر

پی نوشت ها:

۱. مقاله موريس لوموان (Maurice Lemoine)، «وضعیت استثنائی در اکوادور» را در بخش پیک سیاسی سامانه لوموند دیپلماتیک به تاریخ اول اکتبر ۲۰۱۰ مطالعه فرمائید (www.monde-diplomatique.fr).

۲. مقاله رنو لامبر (Renaud Lambert)، «انتخابات قوه قانونگذاری در ونزوئلا، شکستی واژگونه» را در بخش پیک سیاسی سامانه لوموند دیپلماتیک به تاریخ اول اکتبر ۲۰۱۰ مطالعه فرمائید.

۳. جرمی بیگ وود (Jeremy Bigwood)، «خریدن مطبوعات ونزوئلا با دلارهای مالیاتی آمریکا» در نشریه گزارش کشورهای قاره آمریکا (Report on the Americas)، نیویورک، شماره دو ماهه سپتامبر و اکتبر ۲۰۱۰.

۴. مقاله موريس لو موآن، «آیا کاراکاس می سوزد؟» را در شماره ماه اوت ۲۰۱۰ لوموند دیپلماتیک مطالعه فرمائید.

۵. روبرتو لاسرنا (Roberto Laserna)، «تغییری که تغییر نمی کند» (El cambio (que no cambia)، Pulso، لاپاز، ۸ اوت ۲۰۱۰.

۶. مقاله آلوارو گارسیا لینه را (Alvaro Garcia Linera)، «بولیوی، "چهار تناقض انقلاب ما"» را در شماره ماه سپتامبر ۲۰۱۱ لوموند دیپلماتیک مطالعه فرمائید.

۷. گریس لیوینگستون (Grace Livingstone)، آنرا در کتاب حیات خلوت آمریکا: ایالات متحده و آمریکای لاتین از آموزه مونروئه تا جنگ علیه ترور (America's Backyard: The United States & Latin America From the Monroe Doctrine to the War on Terror)، انتشارات Zed Books، نیویورک، ۲۰۰۹، آورده است:

۸. توماس ریردون (Thomas Reardon) و جولینو بردیگه (Julio A. Berdegúe)، «نضج سریع سوپرمارکت ها در آمریکای لاتین: چالش ها و فرصت های توسعه» در Blackwell Development Policy Review، جلد چهارم، شماره ۲۰، انتشارات Malden, Publishing (ماساچوست)، ۲۰۰۲.

۹. کارلوس اگوئیار دو مدئیروس (Carlos Aguiar de Medeiros)، «Asset-stripping the state» (خریدن دولت به نیم بها)، نشریه New Left Review، شماره ۵۵، لندن، شماره دوم ماه ژانویه - فوریه ۲۰۰۹.

۱۰. مقاله Geisa Maria Rocha، «بازار بورس و زاغه نشینان "لولا" را بر می گزینند» را در شماره ماه سپتامبر ۲۰۱۰ لوموند دیپلماتیک مطالعه فرمائید.

۱۱. مقاله سه سیل رمبو (Cécile Raimbeau)، «در آرژانتین "کنشگران جنبش های اجتماعی" ببقراری می کنند» را در شماره ماه اکتبر ۲۰۱۱ لوموند دیپلماتیک مطالعه فرمائید.

۱۲. بیانیه شماره ۴۷ مؤسسه پژوهش اقتصاد کاربردی (IPEA)، مه ۲۰۱۰.

۱۳. نگاه کنید به مقاله کارملو روئیز ماره رو (Carmelo Ruiz Marrero)، «تحول خواهی" و کنشگری افراطی جدید آمریکای لاتین در قرن بیست و یکم» (The new Latin American "progresismo" and the extractivism of the 21st century) در سامانه اینترنتی «www.cipamericas.org»، به تاریخ ۱۷ فوریه ۲۰۱۱.

۱۴ « -آلوارو گارسیا لینه را»، پیش گفته.

۱۵. پیر سالاما (Pierre Salama)، «Lula a-t-il vraiment fait reculer la pauvreté? Alternatives internationales» (آیا لولا به راستی فقر را به عقب رانده است؟) در نشر فوق العاده، شماره ۷، پاریس، دسامبر ۲۰۰۹.

۱۶. پری آندرسون (Perry Anderson)، «برزیلِ لوولا»، نشریه London Review of Books، جلد ۳۳، شماره ۷، ۳۱ مارس ۲۰۱۱.

۱۷. بنجامین دانگل (Benjamin Dangl)، رقصیدن با دینامیت: جنبش های اجتماعی و دولت ها در آمریکای لاتین (Dancing with Dynamite: Social Movements and States in Latin America)، انتشارات، بالتیمور، ۲۰۱۱.

بر گرفته از لوموند دیپلماتیک